هو الله

رساله در تحقیق ضاد — رشحهٔ فیض رائق

نظم لآلی فی تجوید کلام الله الملقب به رحمانیه

تحریر بتاریخ سوم ربیع الثانی یوم چهارشنبه سنه ۱۳۰۹

قال الله تعالی ورتل القرآن ترتیلا

این رساله شریفه عجاله نفیسه در تحقیق وجوب تجوید از تصانیف

عالیجناب قدسی القاب بحر العلوم والمنقبة الجمیلة العلیة محیط

الفنون العقلیة والنقلیة افضل الفضلاء الاعلام اکمل الفقهاء

الکرام سند المتکلمین سید العلماء والمجتهدین المولی الالمعی

البدری بن الشیخ جناب السید حسین دامت برکاته و

زادت افاداته که مسمی به شکوره بعد موفور زبدة السادات

الاجلاء صفوة الاحبة الصلحاء السید عباس ایده الله تأیید

فضله وعزه بین الناس بقالب طبع درآمد انا الواثق

بالله الغنی المنان السید ابو الحسن صانه الله عن الفتن

وکان ذلک لسبعین من شعبان سنه ۱۲۶۵ هجریة الاثنی عشریة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العباد والصلوة والسلام علي افصح من نطق بالضاد واله الامجاد الهادين الي سبيل الرشاد اما بعد فهذا مختصر من المقال في جواب بعض اهل الكمال رفعنا النقاب الاعضال مخفي نماند كه تلاوت قرآن مجيد كه بمفاد قوله تعالى انا انزلناه قرآنا عربيا وقوله عز وعلا لسان الذي يلحدون اليه اعجمي وهذا لسان عربي مبين مطابق لغت عرب

نزول یافته بتادیهٔ جوهر حرف حقیقت آن و تصحیح اعراب و بنا علی
حسب لسان العرب لازم است و لحن غلط در آن جایز نیست پس
چنانکه مخالفت حرکات و معرب را مبنی ساختن و بالعکس و قطع اضافت
در مقام اضافت و تحریف و تغییر مرفوع بمجرور از جملهٔ اغلاط مفسدهٔ قرائت
و تلاوت است همچنین تبدیل قاف بکاف و ضاد بظاء و زا بذال
و صاد بسین و ثا و امثال ذلک از مبطلات آنست بلکه تادیهٔ حروف
که جوهر کلمه از آن مرکب است اهم و اقدم است از ادای اعراب که
از لواحق کلمه است و چنان نیست که صورت ص و س در کتابت علی
رسم رسم الخط مختلف باشد و در صوت که حقیقت حرف است یکسان
باشد بلکه کسی از عرب سین را بطور صاد نخواهد گفت و هرگاه نطق
بصاد خواهد کرد البته مشتمل بر اطباق خواهد بود و چنانکه قاف را کاف
نخواهد گفت و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر بجای قل هو الله
احد کل هو الله احد بگویند کسی نخواهد گفت که اتباع لفظ
ما نزل الله نموده اند پس همچنین بجای صل علیهم فان صلوتک

سکن لهم اگر کسی سل علیهم بسین بدون اطلاق
نخواهد گفت اتباع لفظ ما نزل نکرده است لکن چون در قاف و کاف
اهل این دیار نیز تفرقه میکنند کل را بجای قل تصحیح مینمایند و دیر تصحیح
آن میکوشند و در سین و صاد که در زبان اهل هند و عجم تفاوتی
در صوت نیست در صید و اصلاح و تصحیح بر نمی آیند و این تبدیل
حرفی بحرفی چنانکه مشتمل بر غلط لفظی است بغلط معنوی نیز میکشد
چه معنی قل امر بگفتن و معنی کل امر بخوردن و معنی صل امر بطلب رحمت
است و معنی سل امر بیرون کردن شمشیر از غلاف و شتافتن بیها
پس چگونه بدون ضرورت استعمال احدهما بجای آخر جایز باشد
که قصد معانی در دلالت الفاظ و مبانی معتبر نیست پس ازانچه
مشهود شد لایح گردید که تلاوت صحیحه همان است که بتادیه حروف باشد
و مؤید اینست قول آنحضرت صلی الله علیه و آله صلوا کما
رایتمونی اصلی یعنی نماز بکنید مثل آنکه می بینید مرا که نماز
میکنم زیرا که آنحضرت هرگاه ما را یاد اکردن نماز مثل نماز خود ما مو

فرموده و آنحضرت سید و بهترین فصحای عرب است از اینجاست که خود

فرمود انا افصح من نطق بالضاد یعنی من فصیح ترین آنها

هستم که گویا شده بضاد و پس لازم است ما را اتباع و انقیاد آنحضرت

تا ادای حروف و تمیز یکی از دیگر مثل تا ادیه عرب که ضاد از ظا و همچنین

دیگر حروف چنانکه گویا شده در آن تمیز پیدا شده تا مماثلت بنماز آنحضرت

صادق آید پس هرچه از آیات و احادیث که در آن امر بتلاوت

قرآن واقع شده است خصوصا آنکه بر ترتیل یعنی تبیین و اظهار

حروف و عدم ادخال بعض آن در بعض دلالت دارد دلیل

ساطع و برهان قاطع است بر اینکه در قرات کتاب مجید و فرقان

حمید که در زبان عربی نازل شده اتباع لفظ عرب باید کرد

و کسی که بر نهج ایشان نخواند نماز و دعای او غلط و از درجه صحت ساقط

ساقط است منقول است که حجت باطن و ظاهر حضرت ابو جعفر محمد باقر

فرمودند ما استوی رجلان فی حسب و دین الا کان

افضلهما عند الله ادبهما قیل فما فضله عند الله

قال لقراءته القرآن كما انزل ودعائه من

حيث لا يلحن فان الدعاء الملحون لا يصعد

الى الله يعنى مساوى نمى باشند وكسى در حسب و دين مگر آنكه

خواهد بود افضل ايشان نزد خداى عز و جل او بيشتر آنها را وى

پرسيد پس چه فضل اوست نزد حق تعالى آنحضرت فرمود فضل

اوست براى تلاوت او قرآن را چنانكه نازل شده و از جهت دعا

خواندن او بوجهى كه غلط در آن نمى‌كند پس بدرستيكه دعاى غلط بلند

نمى‌شود بسوى خدا علاوه اين توقيفى بودن عبادات مقتضى آنست

كه حسب تعليم و بيان شارع كه مثل نماز آنحضرت باشد بتاديه حروف

و تميز از هم بجا آورده شود و نماز بتجويد صحيح است باتفاق علما براءت

ذمه بآن قطعا حاصل ميشود چنانكه اشتغال ذمه بيان يقينى است

بخلاف صحت نماز بحروف مغيره كه محتاج بدليل است و هر گاه دليلى

بر اجزاى آن قايم نشده پس حكم بصحت آن نمى‌تواند شد و از

همين جاست كه علماى ما رضوان الله عليهم از اصوليين و محدثين

متفق اند بر ایجاب اخراج حروف از مخارج آن علامه حلی علیه الرحمه
در تذکرة الفقهاء فرموده واجب است اخراج حروف از مواضع
آنها بنوعیکه هر یک از دیگری ممتاز شود با وجود قدرت پس
اگر اخلال کند بآن و ممکن باشد او را تعلم بعد از تعلم اعاده نماید
نماز را و اگر ممکن نبود او را تعلم پس اعاده ندارد و جاهل مسئله
درینمقام معذور نیست انتهی ترجمة کلامه و فاضل اجل جامع
مفاخر مولانا محمد باقر معاصر ایده الله تعالی گفته مخفی نماند
که اخلال بحرف چنانکه بترک آن می باشد همچنین بتبدیل حرفی
بحرفی واقع میشود مثل تبدیل ضاد بظاء و صاد بسین و مثل
آن و دلیل هر دو متحد است و آن لزوم فساد است علاوه
اینکه ممکن است که فساد در اخلال بتبدیل حرف اشد باشد
از ترک آن زیرا که در ترک فقط نقصان میباشد و در تبدیل
نقصان و زیادت هر دو میشود انتهی حاصل کلامه اقول
بلکه در تبدیل در لفظ و معنی تغیر محقق میشود پس فساد معنی

از ترک مستحبی باشد و محدث شیخ حر عاملی رحمه الله در بدایه که
بزعم خود در آن بر احکام مستفاده از اخبار ائمه اطهار ع اقتصار
نموده چنانکه گفته که کسی که جمیع احکام کذائی بر سنن معتقد نکرده
میگوید آنچه حاصلش اینست که واجب است موافقت قرائت
یکی از قراآت مشهوره متواتره نه شواذ و واجب است اخراج
حروف از مخارج آن و محقق علامه شیخ حسین عصفوری گفته
که ترتیل در قرائت قرآن مستحب است زیراکه اجماع بر آن
منعقد گشته و در کتاب و سنت امر بآن وارد شده قال الله تعالی
ورتل القرآن ترتیلا بعد از آن کلام امیر المؤمنین
علیه السلام که در تفسیر این آیه در وافی بدایه یا نور است نقل کرده
که فرموده آنحضرت بینه تبیینا ولا تهذه
هذ الشعر ولا تنثره نثر الرمل یعنی بخوان قرآن را بیانا
وادا کن حروف آن را بیان کردنی و سرعت مده در آن مثل
سرعت شعر و پاره پاره و پراکنده مکن آن را مثل پراکندگی ریگ

و گفته که ناصه و [illegible] از امیر المومنین روایت نموده اند ان

الترتيل حفظ الوقوف وبيان الحروف وبعد

از ان گفته و همه نقل اجماع نموده اند لکن کلام شان مضطرب است در بیان

این وقوف و بیان این حروف و همچنین در توجیه امر بر تقدیر وجوب

و استحباب که روایت بین القرآن الخ احتمال این هر دو دارد

و خالی از اضطراب و تشویش نیست بعد از ان گفته اگر امر بترتیل

بر وجوب محمول شود ممکن است که به بیان حروف اخراج آن از

مخارج آنها بنحویکه باهم تمیز کرده و بعض آن از بعض مراد باشد

و همچنین بحفظ وقوف مراعات چیزیکه [illegible] معنی و فسد ترکیب باشد

و قرآن را که از راه غرابت اسلو[illegible] ترکیب بنحو غریب

است از اسلوب آن خارج نماید و بعد از ان گفته چه خوش میاید

بر کلام ملا محمد تقی در شرح من لا یحضره الفقیه که ترتیل

واجب ادای حروف است از مخارج آن و حفظ احکام

وقف است بنحویکه وقف نکنند بر حرکت و وصل بسکون نما

که این هر دو جایز نیست باتفاق جمهور اهل عربیت و ترتیل
مستحب شناختن حروف است بصفاتهای محسنه و حفظ وقوفیکه
که قرا آنرا مستحسن دانسته اند تا اینجا بود کلام ملا محمد تقی بعد از آن
شیخ حسین علیه الرحمه گفته استحباب ادای حروف بصفات محسنه
و حفظ وقوف مستحسنه قرا چنانکه ملا محمد تقی گفته نزدیک من ثابت
نشده زیرا که این وقوف از مصطلحات قرا است و در زمان
امیر المؤمنین علیه السلام نبوده تا حمل کلام آنحضرت بر مصطلحات
ایشان ممکن باشد مگر اینکه گفته شود که غرض آنحضرت از حفظ وقوف
رعایت نمودن قاری باشد موافق فهم خود وقوف را بجائیکه نیکو بود
بحسب معنی و اینمعنی منافی نیست بحدوث آن اصطلاحات بعد آنحضرت
لکن بر آن وارد میشود که قرا این وقوف مصطلحه را بحسب فهم خود
از تفسیر و معنی آیات وضع نموده اند و حال آنکه احادیث کثیره
وارد شده که معانی آیات را بجز اهل بیت علیهم السلام کسی نمیفهمد
انتهی ملخصا کلامه مخفی نماند که مبتنی بودن وقوف مقرره نزد قرا

بفهم او[...]ان معنی و تفسیر آیات را که در آخر کلام ذکر نمود پس
حال آن اگرچه همچنین باشد لکن آنچه گفته مبنای آن بر عدم حجیت
ظواهر قرآن و داخل بودن آن در متشابهات است و حال آنکه
چنین نیست زیرا که ظواهر در محکمات داخل است نه در متشابهات
و همچنین حال اخبار معصومین علیهم السلام است که دران هم ظاهر
و نص و محکم و متشابه است چنانکه در بعض اخبار تصریح آن وارد شده
آری حال این وقوف که از قوانین ادبیه و عربیه مستخرج شده مثل
حال ترکیبات و اسلوباتی است که از زبان عرب استخراج شده
و دران رجوع بسوی علم نحو و لغت میباشد پس چنانکه این جا نیز ا[ستعمال]
وقت ضرورت و ثبوت مخالفت [حدیث] سید المرسلین و ائمه معصومین
رجوع بآن جایز نیست همچنین در وقوف رجوع نمودن بآنها جایز
خواهد بود و علمی که مختص بآنحضرات علیهم السلام است علم تمام
قرآن ظاهرش و باطن آن است نه علم بعض آن چه علم بمشروعات
قرآن بالاتفاق مختص آنحضرات نیست بلکه بدیگران هم حاصل

می باشد و ظاهر قرآن در حکم نص قرآن است چنانکه ظاهر اخبار در
حکم نص آن میباشد و این مقام گنجایش تفصیل این بحث ندارد پس صحیح
حال اخباریین است درین زمان که انکار علم تجوید میکنند و بسوی
قوانین نحو و صرف و لغت در فهم معانی آیه و حدیث رجوع مینمایند و درین
مقام تمسک به بعض [از حدیث شریف] میکنند چرا انکار اصول فقه میکنند با وجود مس حاجت
شدید بسوی آن مثل دلالت نمودن صیغه امر برای وجوب یا ندب و
همچنین دلالت نمودن نهی بر تحریم یا تنزیه و دلالت مفاهیم مثل مفهوم
شرط و غایت و غیر آن مدار و موقوف علیه فهم احکام از کلام ائمه
انام است و عجب است از محدث عاملی که انکار مفهوم شرط کرده با
وجودیکه قطع نظر از ادله اصولیه اعتبار نمودن آن منصوص است
و الغای او این مفهوم را موجب الغای احکام کثیره مستنبطه از
احادیث باین مفهوم شرط شده با آنکه تمسک به بعض از امثال این دلالات
که بحسب عرف و لغت مفهوم میشود از امر و نهی و جز آن چنانکه گفته شد
غنیمت آمدیم بر سر آنکه غرض رساله تعیین مخارج و تعلیم تجوید

ع عموم البلوی بوقوع نیامد و تحقیق آن بدین منوال است که

تعیین مخارج برای تسهیل تعلیم است نه اینکه مدار تعلیم بر این باشد

چه خود ظاهر است که اعراب بادیه‌نشین بلکه اهل هر زبان

حروف و الفاظ خود را بترديد الفاظ و تکرير آن باطفال خود

تعلیم مینمایند و حال آنکه مخارج را نمیدانند و مثل این علم تجوید [illegible]

مثل سایر علوم ادبیه است چه عرب اگرچه صرف و نحو را ندانند

لکن کلام خواهند نمود موافق آن و در محاورات خود مطابق

قوانین آن با یکدیگر سخن خواهند گفت خلفا عن سلف بلکه این

قوانین از محاورات شان مستخرج واقع شده و هرگاه دیگری

از ایشان تعلم نماید بسا هست که بتکریر الفاظ و طول مجالست

با ایشان کلام و محاورات شان را بیاموزد تا آنکه ملکه و ذوقی

برای او حاصل میشود بی آنکه معرفتی بقوانین کلیه از راه حدت

ذهن و فراست عقل بهم رسانیده باشد و گاه است که بیاموزد

بقوانین و مهارت در آن لکن این قوانین برای غیر اهل لسان

نافع است از تکریر الفاظ و تردید آن پس همچنین حال است در تجربه

و هر گاه این معنی ظاهر و هویدا شد پس بدانکه اگر مراد از نفی تعلیم در

در سالف زمان نفی تعلیم بقوانین است پس مسلم است زیرا که

تعلیم بقوانین در آن زمان معهود نبوده و اگر مراد نفی تعلیم است

بالکلیه اگرچه بتکریر الفاظ و تردید آن باشد پس غیر مسلم است

هر که از عرب و عجم بشرف اسلام میرسید می آموخت نماز را و

اجزای نماز و ارکان آنرا زیرا که نماز در میان شان قبل اسلام

معروف و متعارف نبود پس معرفت آن بترديد و تکریر و حضور

در جماعات نماز پنجگانه حاصل میکردند تا آنکه در قلوب شان راسخ میشد

و همچنین می آموختند قرآن را بنحویکه نازل شده آیا نظر نمیکنی بطرف حدیث

زراره از ابی جعفر علیه السلام که فرمود قام رسول الله صلعم

الی الصلوة وکان الحسین ع ابطأ عن الكلام

حتی تخوفوا ان لا يتكلم وان يكون به خرس

فخرج به حاملاً له علی عاتقه وصف الناس

خلفه فاقامه علی یمینه فافتتح رسول الله ص الصلوٰة فکبر الحسین ع فلما سمع رسول الله ص تکبیره اعاد فکبر رسول الله ص وکبر الحسین ع حتّی کبر رسول الله ص سبع تکبیرات وکبر الحسین ع فجرت السنّة بذلک یعنی روزی

رسول خدا ص برای نماز برآمد و حضرت امام حسین ع را در گویائی تاخیر روداده بود تا آنکه مردم خایف شدند که مبادا متکلم نشود و در زبان آنحضرت خدا نخواسته گنگی باشد پس آنحضرت بیرون آمد در حالیکه بر دوش مبارک خود حضرت امام حسین ع را برداشته بود و صف مردم پشت سر آنحضرت استاده شد پس بر دست راست خود او را استاده کرد و خود برای نماز تکبیر فرمود پس حضرت امام حسین ع هم تکبیر گفت و هرگاه که آنحضرت تکبیر امام حسین ع را شنید بار دوم تکبیر کرد باز حضرت امام حسین ع تکبیر گفت تا آنکه هفت مرتبه رسول خدا ص تکبیر را بر زبان آورد و در هر بار حضرت

امام حسین ع با آنجناب موافقت میکرد پس بهفت تکبیر
جاری شد و قریب بمضمون این حدیث است آنچه در روایت
حفص بن بختری از ابی عبد الله علیه السلام منقول است که
فرمود آنحضرت ع ان رسول الله ص کان فی الصلوٰة
والی جانبه الحسین بن علیّ فکبر رسول
الله ص فلم یحر الحسین ع التکبیر فلم یزل رسول
الله ص یعالج الحسین التکبیر فلم یحر حتّی
اکمل سبع تکبیرات فاحار الحسین التکبیر
فی السابعة فقال ابو عبد الله ع فصار سنّة
یعنی روزی رسولخدا ص نماز میخواندند و در پهلوی آنحضرت ص حضرت
امام حسین ع استاده بودند پس تکبیر فرمود رسولخدا ص پس حضرت
امام حسین ع تکبیر گفتند که در آن حروف واضح و نیکو ادا نشد
پس حضرت رسولخدا ص در تکبیر تکرار میفرمودند و حضرت
امام حسین ع در تکبیر گفتن بحروف واضح سعی و اهتمام میکردند

تا آنکه حضرت رسول خدا صلعم هفتمین تکبیر کامل فرمودند پس حضرت امام
حسین ع در مرتبهٔ هفتمین تکبیر را نیکو ادا فرمود و بعد از آن حضرت
ابی عبد الله ع فرمود از آن روز سنت شد تکبیرات هفتگانه
و محدث کاشانی در شرح این حدیث گفته محاورت و تحاور بمعنی
تجاوب است در زبان عرب گفته میشود کلّمه فما احار
جوابا کلام کرد او را پس جواب باز نداد و شاید مراد در حدیث
آن باشد که حضرت امام حسین ع اگرچه در هر مرتبه تکبیر گفتند لکن
بحروف واضحه و نیکو ادا نکردند مگر در مرتبهٔ اخیره و باین معنی جمع
میشود درمیان این حدیث و حدیث سابق انتهی ترجمهٔ کلامه این
تعلیم رسول خدا صلعم بحضرت امام حسین ع تکبیر افتتاح و بتکبیر که درین
دو حدیث مذکور شد دلیل واضح است بر اینکه تادیه حروف مهم
و لازم است تا اینکه رسول خدا صلعم در حالت نماز بحضرت امام حسین
تعلیم میفرمودند و اهتمام میکردند که حضرت امام حسین ع حروف را
بوضوح تمام ادا کنند و بهر کیف معذور نمیشود مگر کسیکه تعلم

براو دشوار باشد و قدرت بآن نداشته باشد مثل تمتام یعنی سخن تا تا گو
یا میم ناک گوینده و کسیکه سخن او بجنگ اعلی درخورد یا ککلاج
که سخن وی بفهم نیاید و فأفاء سخن فا فا گوینده و اکثار کننده
فارا و الثغ آنکه در زبانش لثغه و شکستگی باشد و لثغه بالضم گرفته
شکستگی زبان یعنی حرف سین را ثا گفتن یا را را غین یا لام یا یا
احرفی را بجای حرف دیگر یا نیکو بر داشته نا شدن زبان جهة
گرانی و ازینجا گفته اند که بوده واصل بن عطا غزال رئیس معتزله
الثغ بر ایس نا و گفتند که ارکب فرسك وادم رمحك
یعنی سوار شو بر فرس یعنی اسپ خود و بزن نیزه خود واصل گفت
اعل جوادك واطلق قناتك برای عیب پوشی خود همان
مطلب را باین عبارت که حرف را نداشت ادا ساخت و صاحب بن عباد
گفته که او نیز الثغ بود که بخواند حکمی را که از نزد سلطان آمده
وآن این بود امر الامیران یحفر البیر فی الطریق
لیشرب عنه الصادر و الوارد حرر فی التاریخ

الرابع عشر من شهر رمضان یعنی امر کرد امیر که حفظ
نموده شود و تغییر نکنند شود چنانچه در سابق که شرب نمایند از آن
وارد و صادر بتحریر آمد در تاریخ رابع عشر یعنی چهاردهم رمضان
پس ینبغی لحاکم الحاکم ان یفعل قلیب فی السبیل
لینتفع به الجائی والذاهب کتب فی النصف
من ایام الصیام و شک نیست که مثل ایشان در تلاوت
قرآن معذور اند و ازینجاست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم سین بلال خیر من شین غیره یعنی سین
بلال بهتر است از شین غیر او زیرا که او ادای شین قدرت
نداشت و چون با خلاص تمام قرائت میکرد پس سین او قائم
مقام شین بود بلکه بهتر از شین کسیکه آنرا با حسن وجه ادا کند
و عمل او خالی از شوائب نباشد و توهم نشود که مخارج حروف
که قرا ضبط نموده اند اکثر ایشان از اهل سنت بودند پس تعیین
این مخارج از محل اعتبار ساقط باشد زیرا که این بعضی

ایانمی بینی که اکثر قوانین نحو و صرف و معانی و لغت و نکات
بدیع و معانی را اهلسنت ضبط نموده اند لکن این موجب
اعراض نشده که وقت حاجت در فهم آیات و احادیث با آن
رجوع میشود زیرا که این حفظ زبان و ضبط معانی است و مذهب را
دران دخلی نمیباشد مگر نادرا چنانکه در تایید الن که بعض
نحات از راه تعصب و عناد برای صیانت عقیده فاسده رویت
حضرت رب العزت در معاد که مذهب و مزعوم باطل اوشان
است انکار آن نموده اند و عمده آنچه که تعرض آن درینمقام لایق
است اینست که اکثر علما تصریح بلزوم معرفت مخارج کرده اند
و تحقیق خلاف آنست جناب اخوی معظم سلطان العلما
ادام الله افاداته فرموده اند که حق لایق اتباع و صدق مقبول
طباع درینمقام اینست که تادیه حقیقت و ماهیتهای حروف
در قراءت واجب مجزی و کافیست اگرچه خارج شود تفاوتی
از مخارجی که قراء در کتب خود بیان آنها نموده اند بلکه اگر فرض

شود خروج حرفی از مخرج معین غیر مخارج مقرره با وجود بقای هیئت
آن که مختلف نمیشود باختلاف اکوان و ازمان و ظروف
و اماکن و احیان هر آئینه تادیه او باین نوع کافی خواهد بود
و دلیل بدین مدعی اینکه عقل صافی از شائبه وهم حکم قطعی
میکند که اصل مطلوب و غایت مقصود از ضبط مخارج و از امر
تحصیل تجوید ادای حقیقتهای حروف است بنهجیکه از هم تمیز
کرده و یکی در دیگری داخل و بادی مشتبه نشود پس هرگاه
حقیقت حروف محفوظ و باقی بوده باشد و باختلاف ظروف
و مخارج مختلف نشود بجهت آنکه این اختلاف را در تغیر ذات
ذاتیات دخلی نیست البته ادای حروف باین نهج در نماز جزما
مجزی خواهد بود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه استدلال
نموده اند بر وجوب تجوید با وجود امکان باین نوع که اخلال
بحقیقت حروف که اخلال بماهیت قرائت است جائز نیست
و اجتناب ازین امر نا جایز بتجوید حاصل میشود پس تجوید واجب باشد

واین دلالت میکند بر اینکه هرگاه با وصف اخراج حرفی از
غیر مخرج معین آن حقیقتش متغیر نشود تجوید کذائی که اخراج
آن از مخرج معین باشد لازم نیست و در [illegible] ابقای حقیقت
مفروض است پس ادای حروف از مخرج معین با ابقای حقیقت
آنها مجزی و کافی خواهد بود و تجوید متعارف قرا غیر لازم اگر
کسی گوید که در تغییر مخرجی از مخارج مقرره بعینه اخلال بحقیقت
حرف و ماهیت قرائت است میگوئیم که این را پسند و قبول میکنید
با انکه باختلاف ظروف و امکنه و ذوات مختلف میشود
و اگر مخارج از مقومات ماهیات حروف میبود البته لازم می آمد
که قرانیکه قرا میخوانند غیر قرانی باشد که در لوح محفوظ است
و همچنین غیر قرانیکه جبرئیل میخواند زیراکه اینجا زبان و حنک
و اسنان و اضراس و حلق نیست که مخرجی متحقق بوده باشد
و نیز از اینجا لازم می آید که ایجاد کلام و تعبیر معنی [illegible] استند با
و نیز ما مامور شده ایم بقراءت قرانیکه جبرئیل آورد پس اگر

ذات و ذاتیات با اختلاف ظروف و مخارج متغیر میگشت
چنانکه شما بآن معترف شدید لازم می آید که این قران غیر
آن قران باشد که جبرئیل آورده و ما مامور بقرائت آن نیستیم
و کاش معلوم میشد که آیا جبرئیل هم مجود بود یا عاجز بود از
اخراج حروف از مخارج آن و شاید که جبرئیل بزعم ایشان
مثل جبوری و شاطبی در ادای حروف نبود و علاوه برآن
معلوم است که متکلم بودن حق تعالی نیست مگر بمعنی ایجاد
کلام در جسمی از اجسام چنانکه در شجر زیتون و لوح محفوظ ایجاد
کلام فرموده و مخفی نیست که کلام مرکب است از حروف و
بقول شما مخارج از مقومات آنست و چون در لوح و شجر
مخارج مفقود است پس آنچه موجود است دران کلام نخواهد بود
پس باریتعالی با وصف آنکه کلامی را که ذاتیات او مخارج
بوده باشد در لوح و شجر ایجاد نکرده چگونه متکلم خواهد بود و
عجب عجایب درین مقام اینست که تغیر صفات مثل جهر و همس

و شدت و غیر آن را موجب تغیر ذوات حروف نمیدانند و الا باید
وجوب تادیه و ذوات آنها این صفات مستحب نبود و پس چگونه تغیر
مخارج را اگرچه اندک بوده باشد موجب اختلاف ذوات حروف می
پندارند و استغراب و استبعاد این معنی بر صاحبان علم و انصاف
مخفی نیست و نیز میگویند آنچه گفتیم اصالت عدم و اصالت برائت
است و چون دلیل شرعی از کتاب و سنت و اجماع بر زعم عوام
شان قایم نشده و نه دلیل عقلی بر آن دلالت دارد پس دعوی
شان بلا اقامت دلیل مقبول نیست و عدم دلیل با ضمیمه اصالت
عدم خصوصا هرگاه دلایل کثیره بر خلاف زعم شان قایم
شده باشد چنانکه سابقا شطری از آن مذکور شد تائید مدعای
ما میکند و نیز بر زعم عوام شان قبایح کثیره لازم می آید اول آنکه
بر این تقدیر لازم می آید که خلیل و جذری و غیر شان ادای
حقایق حروف نکرده باشند و این لازم باطل است پس
ملزوم هم مثل آن باطل خواهد بود و دلیل ملازمت اینست که

که قرا در مخارج حروف اختلاف نموده اند و در اینصورت
ظاهر آنست که در اخراج حروف از مخارج غیر مستحق نموده اند بلکه
یکی حرفی را از مخرجی و دیگری همان حرف را از مخرج دیگر که
برخلاف اول معتقد او بوده ادا میکرد پس لامحاله کار یکی بسبب
عدم اخراج آن حرف از مخرجی که ذاتی آن در نفس الامر بعینها
نموده باطل و حروف ادا از حلیه صحت عاطل باشد و این
لازم باطل است بالبداهه و گمان ندارم که کسی از صاحبان
ذهن سلیم دران ریبی داشته باشد زیرا که دعوای اینمعنی
که مثل خلیل و سیبویه که از فصحاء عرب بودند ادای حقایق
حروف نکرده باشند و این مدعیان حقایق آنها را ادا میکنند
حرفیست که زن بچه مرده را بر زعفران داری برد و اینمعنی
اگرچه اظهر من الشمس و ابین من الامس است و محتاج بذکر
مویدات نمی باشد لکن ازانجا که اکثر مردم فی حقیقت اقوال
بدون معرفت حال گیرند و بی دلیل قلاده تقلید در گر

می آویزند پس کلام شارح شافیه اینجا مذکور میشود که در شرح قول
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم **انا افصح من تکلم**
بالضاد گفته که مراد آنست که من فصیحترین عرب هستم و از ابن
حاجب نقل نموده که او در شرح هادی گفته است که هر که حرف ضاد را
بنظر صعوبت و دشواری ادای آن قصد نموده خطا کرده چه همه عرب
در اتیان و ادای جمله حروف مساوی هستند انتهت الترجمة و دلالت
این کلام بر مطلوب ما و بطلان فرقه باطل ایشان بر لبیب
واضح و لایح است دوم مثل آنچه سابقا گذشت که هر که اهل هند را
در بیان مخارج مخصوصه شان ملاحظه کند یقین میداند که آنها در
تعیین مخارج این حروف اختلاف دارند با وجود دیگر در تادیه
آنها بالذات مساوی اند و بنابر قول شما لازم می آید که درین صورت
آنها در اتیان حروف مساوی نباشند سوم آنکه اصحاب اطیاب
رضوان الله علیهم این مخارج را از معصومین علیهم السلام دریافت
نکرده اند و نه روایتی که آنحضرات علیهم السلام در ان امر تعلیم

تقدیم و ترجیح مخارج اختلافیه نموده باشند بما رسیده و اما احتمال
آنکه از آنحضرت امر بان تحقیق شده و بر ما مخفی مانده باشد پس
عقل سلیم از آن ابا میکند و بعید بعید است چنانکه سابقا بتواترات بسوی
آن اشاره رفت و کاش روایتی بما رسیده که این اختلاف از باب
زایل و منتفی و آتش جدال فرو و منطفی میشد و بندگان و کنیزان
و عجایز و اطفال و نسوان از آن مطلع میگشتند و با وصف
آنکه خبری در این باب از معصومین ع بما نرسیده و دعوی اینکه بعضی
از ایشان موجب تحیر و کمال تعجب است چهارم آنکه بر تقدیر تجویز ترجیح
بعض مخارج بر بعض دیگر واجب و لازم است با وجود آنکه تعیین بعضی
متعذر است زیرا که هرگاه عرب با آنکه زبان ایشان است با آن
اختلاف نموده چگونه ما را جزم بترجیح یکی بر دیگری با وجود تعذر لسان
ممکن باشد چنانکه مخفی نیست پس تحیر عظیم لازم می آید اگر کسی
در صورت تأسی قرائت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مشتمل بر
حروف از مخارج مقرره خاصه بود بر خلاف مدعای شما دلالت دارد

و تحسین قول آنحضرت صلعم صلّوا کما رأیتمونی اصلّی

و تصریح فقهای ما برّد الله مضاجعهم در اکثر کتب بوجوب اخراج

حروف از مخارج آنها موید دعوی ایشان است پس چگونه

درست و صحیح خواهد شد بنابر قول شما خواهیم گفت بی شبهه آنچه گفتی

در بادی نظر سبب اشتباه آنها است لکن اینهمه مراحل دور از

تحقیق است و ما بعونه تعالی تحقیق حق و اظهار صدق درین مقام

بر تو میکنیم پس میگوییم جواب از اول اینست که تاسی قرات

آنحضرت صلعم در ادای حروف فقط متحقق میشود و خصوصیت مخارج

را دران دخلی نیست چنانکه عقل سلیم بآن حکم میدهد علاوه برین

علم مخارجیکه باخراج حروف از آنها جزم بتاسی حاصل شود با وجود

وقوع اختلاف کثیر درمیان ایشان متعذر است و موید اینست

آنچه علما تصریح آن نموده اند و عقل نیز مطابق آن حکم میکند که

علت غائی و مقصود اصلی از اخراج حروف از مخارج ادای مو

آنها است بنحویکه یکی بدیگری مشتبه نشود و حقیقت آن حاصل شود

علامه حلی علیه الرحمه در منتهی فرموده [illegible] واجب است که بجا آرد حروف
را از مخارج آنها تا حرفی را بحرف دیگر بدل نکند پس اگر اخراج
نماید ضاد غیر المغضوب ولا الضالین را از مخرج
ظا البته اخلال معنی خواهد نمود و نمازش باطل خواهد بود اگر
عمدا کرده باشد و اگر جاهل بوده تعلیم بر او واجب خواهد بود انتهی
ترجمه کلامه و این صریح است که وجه عدم جواز اخراج حرف
از مخرج حرف دیگر تبدیل حرف اول بحرف ثانی است
نه اینکه اگر فرض شود که تا در حقیقت حرف از مخرج حرف دیگر
میتواند شد [illegible] بر تقدیر جایز نباشد چنانکه توهم نموده اند و
کسیکه در فهم کلام علما مهارتی داشته باشد حقیقت انچه گفتیم
بر او مخفی نخواهد بود و در قول علامه علیه الرحمه که اگر اخراج کند
ضاد را از مخرج ظا هر آئینه اخلال معنی خواهد نمود تصریح باین معنی
است که مراد از اخراج ضاد از مخرج ظا ادا نمودن آن ا
نیز بعینه در تلفظ و گویائی ظا ظاهر گردد و اگر این مراد نباشد

برای اخلال معنی چنانکه گفته معنی نخواهد بود و درین اشاره لطیفی است
که علمای مارحمهم الله از بهر آنکه اکثر [illegible] وجوب اخراج حروف از
مخارج آنها نموده اند بآن قصد نکرده اند مگر چیزی را که ابقاه الله فی العالمین
جمال الحق والملة والدین درین کلام تصریح آن نموده اعنی تبدیل
و تغییر در نطق و تلفظ و این کلام علامه یعنی اگر اخراج کند ضاد را مستعلا از
مخرج ظا ظاهر است که تغیر در نطق و مؤدی باخلال معنی خواهد بود مبتنی است
بر اغلب و اکثر پس اگر فرض کنیم که کسی از مردم ضاد را از مخرج ظا بگوید
بنوعیکه ماهیت آن باقی ماند عیبی لازم نخواهد آمد و برای عاقل اینقدر
کافیست و من لا یکفیه الیسیر لا یکفیه الکثیر و ازینجا ظاهر میشود جواب
از استدلال ثانی و ثالث و ممکن است که در دفع استدلال ثانی جواب
لطیفی دیگر گفته آید و آن اینست که شما استدلال نموده اید بقسمی
که در قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صلوا کما رأیتمونی
اصلی بآن امر شده است بوجوب ادای حروف از مخارج بانکه
سابقا گذشت قول امام علیه السلام لقرائته القرآن

مجرد تعدد میباشد و همچنین [illegible] التجوید در
بعض احیان تغییر [illegible] حاجت نمیشود و از
همین جاست که ایشان تقلیل و تصریح نموده اند در تغییر مخارج
مگر اینکه حرفی بحرف دیگر مبدل نشود و چون این تقلیل و تصریح است
کسی گمان نبرد که خصوصیات مخارج را اعتباری و یا دخلی در حقایق
حروف میباشد و اکثر ایشان بسیار جاها که پاره ازان سابقا گذشت
اشاره نموده اند بانچه مذکور شد علاوه بران موید همین است آنکه علامه
علیه الرحمه در نهایه ازین عبارت مذکوره اعراض نموده گفته است بیان
الحروف بکمالها و نیز تائید آن میکند انچه شارح [illegible] عشریه گفته که ظاهر
آنست که فقها و کلام ایشان بر وجوب جمیع مخارج است در جمیع
حروف [illegible] اخراج آن از مخرجش کلمه یی در لفظ و معنی
بوقوع آید و اما در نماز پس امر دران چنین نیست [illegible]
در التزام چیزی که [illegible] مذکور نموده اند قایل نگشته بلکه ازان
شایع در تادیه [illegible] اعتبار همین دلالت دارد [illegible]